

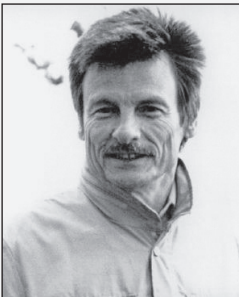
چه سرسبز بود دره من

## یک ماجرای باور نکردنی



شاپور عظیمی

آنهایی که مانند نگارنده بالاخره سنی از شان گذشته، حتما به یاد دارند که حد فاصل ابتدای خیابان سعدی شمالی تا چهارراه مخبرالدوله، از بالا که می آمدی، دست راست، سینمایی بود به نام «ادئون» که خیلی وقت است تبدیل به یک پاساژ شده اما تنها خاطره سینمایی ام در این سینما هنوز مثل همان موقع که اتفاق افتاد، پیش چشمم زنده است.



به گمانم ۲۳ سالگی از نمایش آثار تار کوفسکی گذشته بود که متوجه شدم فیلم «آینه» تار کوفسکی در برنامه جشنواره آن دو سال دیگر حضور دارد و در یک سانس صبح قرار است در سینما ادئون به نمایش در آید. نکته غریب تنها خاطره سینمایی ام از سینما ادئون، از نیمه فیلم آینه شروع می شود. خودم را آماده کرده بودم که به عنوان یک دانشجو سینما که کتاب بابک احمدی به اندازه کافی او را شیفته تار کوفسکی کرده، برای نخستین بار با فیلمی از فیلمساز محبوبم معارفی داشته باشم. فیلم تقریبا به نیمه رسیده بود و صدای معترضی از تماشاگران به گوش نمی رسید (هر تماشاگری طبعاً تاب و توان تماشای آینه را ندارد) تا اینکه ناگهان صدای فیلم قطع شد. خوب یادم هست که باز یگر کودک فیلم داشت در رودی شنای کرد که صدای فیلم قطع شد. فیلم، چند دقیقه ای بدون صدا ادامه یافت. کم کم زمزمه ها آغاز شدند. یک نفر گوشه ای از سالن خطاب به پسرک فیلم که سرش را تراشیده بود، فریاد زد «کچله رو!» صدای خنده فضای سالن را فرا گرفت. سپس سوت و اعتراض به گوش رسید. نمایش فیلم قطع شد و هرگز وصل نشد. من هاج و واج از سالن سینما بیرون زدم. البته سرانجام نسخه کامل فیلم را بعدها و هنگام اکرانش در سینما عصر جدید دیدم اما در طول مسیر بازگشت به خانه، فکر می کردم آیا اصولا می شود هر فیلمی را در هر سالن سینمایی نمایش داد؟ هر چند شناخت تار کوفسکی را به هر حال مدیون مدیران سینمایی همان سال هستم که این فیلمساز ناب را به خیلی از ماها معرفی کردند.



نمایی از جهان با من برقص ساخته سروش صحت

جواد عزتی پس از قبولی در یک آزمون طولانی وارد دوران سختی شده است

# تراژدی مردی که از هس به طلا رسید

علیرضا محمودی

چندان نشدنی از همه و در هم تنیده با اجزای دیگر اما نه به نام و عنوان: جواد عزتی. از سریال جواد رضویان (قرارگاه مسکونی) و سیروس مقدم (چاردیواری) تا فیلم همایون اسعدیان (طلا و مس) و محمدحسین مهدویان (ماجرای نیمروز). عزتی در تمام سکانس هایی که در این فیلمها اگر قند مکرر است یا زهر هلاهل هر چه هست بازیگری است در کنار دیگران. نه آن چیزی که شهاب حسینی بود در «آفریقا» یا صابر ابر در «همه چیز برای فروش» یا نه آن چیزی که سسند خورد به نام هادی حجازی فر در «آتابای» یا نه آن توجه همگانی در میان جمع که نصیب پژمان جمشیدی شد در «جهان با من برقص».

دوم ماندن این بازیگر کم نقص تا جایی پیش می رفت که انگار باید برای همیشه او را سندی برای بی اهمیتی نقش کوتاه و بلند محاسبه کنیم. نقش اول هایی که دورش پراز بازیگر باشد (دوزیست) یا نقش اول هایی که حاشیه اش غلبه کند (فرشته ها با هم می آیند) چاره ساز نبود. سفر دوباره به آسیای دور (اکسیدان و چهار انگشت) افاقه نکرد و پول در «آینه بغل» و خون در «لاتاری» احاطه نشد. بیرون آمدن جواد عزتی از سایه و بستن پرونده کنار نقش اول ها و نقش اول های کناری نیازمند جستنی بلندتر بود. پرشسی به ارتفاع نیازهای تازه ای که جمعیت روی کرده به داستان های جدید بلند مصور ایرانی از قهرمانش طلب می کنند. خونین و بی پروا. حریص و بی توجه به سرانجام. همه جانی که در طول ۲۰ سال مانده بود و جان به در برده بود، مانند پایان داستانی ناخوش اما متقاعد کننده برای مخاطبان محیا شد. جواد عزتی، تاج نقش اول را سرانجام در تصویری تمثیلی که برای کنایه به محل اقتباس پیرنگ سرخ رنگ هم بود، بر سر گذاشت. در اقتباسی ۲۰ لایه از شکسپیر / حسینی زاد (زخم کاری) طی مراسمی با بسط حرص و قبض انتقام تماشاگران هفته به هفته، قسمت به قسمت جامه تلخ و شیرین نقش دومی را از تن بازیگر محبوبشان در آوردند و ردای نقش اول را در وسط صحنه تنش کردند.

در همان هفته های غیبتش در فصل دوم معلوم شد که عزتش بیش از قرب صحنه است که مهم ترین دلیل برای سکوی نمایش اشتراک های چند صد هزار تایی بود که در شبکه خانگی کم رقابت فارسی مبارز می طلبید. جواد عزتی در جشنواره امسال فیلم ساخته و بازی کرده. پایان خوش داستان او در کارگردانی بعد از آن در میان مخاطبان مالکش شده کار دشواری است. ایستان در میان صحنه و نگاه سنگین و سرد همه را روی پوست خود خیش کشیدن.

جواد عزتی نمونه بحث انگیزی از بازیگری سینمای بعد از انقلاب است. ترکیبی از محبوبیت با نقش دوم و رل وردست خوش زبان قهرمان داستان تا موفقیت در نقش اول قهرمانان قفل کرده و مانده بر سردراهی جنوب زندگی و جنوب شهر. او که بیش از نیمه از راه بازیگریش را با نقش دوم های خنده آور پی در پی در فیلم های مسلسل وار و شخصیت های با مزه در سریال های دنباله دار طی کرده، اکنون به بازی در نقش اول هایی دعوت می شود که قرار است در آن عصبان به عصب بزند و بی قرار به قیام. او که در پر فروش ترین فیلم کم دی اش (هزار پا) روی سی جی می نشست و طعنه های مهران احمدی پیکان باز را که شهره عالم و آدم در اینستا شد را لقمه شوخی می کرد و در صحنه بزین و برقص با عطاران پایه دست در عرق گیر طوفان برپا، در پر طرفدارترین فیلم هیجان انگیزش که بعضی هنوز او را مستحق بردن جایزه ای می دانند که برایش نامزد هم نشد (شنای پروانه) در عرق ترین حالت گردابی که داداشی می تواند در حوالی جادساوه دچارش شود دست و پا زد و غم خورد و قمه کشید تا صحنه شکنجه دادن ناتوهای محل درست رقم بخورد و سکانس رو کردن دست نامرد عالی جا بیفتد. فراموش نکنید که در حافظه ما در چنین سفری مناظری چون تمناهای بابا اتی (قهوه تلخ) تا امداد گر بی امداد گردان مانده در محاصره (تنگه ابوغریب) از چشم مسافران دور نمانده.

سرنوشت را اگر با بی رحمی بخوانیم باید پذیرفت که جوان بالاستعدادی که ۲ دهه در سینمای پرفراز و نشیب ما گلیمش در گرداب نقش های دوم سالم از آب بیرون آمده همیشه در سایه بوده و نقش دوم مانده حتی وقتی زمین و زمان درخشیدن او را محیا کردند و حتی اسمش اول تیتراژ و پوستر و سردرها آمد. انگار این داستان را کسی نوشته و چند نفری از رویش چند باری مشق کرده بودند که صحنه با عزتی خوب است اما کامل نیست. او همیشه نیازمند مکمل است تا بازی در بیاید و صحنه تمام شود. نقش دوم بودن عزتی در پرکاری خستگی ناپذیرش در سیاهه سریال بازی و فیلمسازی نمود دارد. او در تمام این آثار که همگی بخشی از محفوظات ذهنی مخاطبان است آنقدر شلخص است که مشخصه هیچ کدام نیست. بخشی



روزنامه چهل و دومین جشنواره بین المللی فیلم فجر

42nd FAJR INTERNATIONAL FILM FESTIVAL جمعه ۱۳ بهمن ۱۴۰۲ - شماره ۲